



﴿۲۱۷﴾ پرسندت از ماه حرام، از جنگ در آن.
بگو: جنگ در آن گران و بازداشت از راه خدا و
کفر به آن و به مسجد الحرام است و بیرون راندن
اهلش از آن نزد خدا بزرگ تر است و فتنه
بزرگ تر است از قتل و پیوسته می‌جنگند با شما
تا شمارا از کیشتنان بازگردانند اگر بتوانند. و هر
که از شما از کیش خود برگرد پس بسیرد در
حالی که کافر باشد پس اینان اعمالشان در دنیا
و آخرت تباہ شده و همین‌ها یاران آتش‌اند، در
آن جاوداتند.

﴿۲۱۸﴾ به راستی، کسانی که ایمان آورده و آنان
که هجرت کرده و در راه خدا جهاد کرده‌اند
همین‌ها امید دارند رحمت خدا را، و خدا بس
آمرزنده و مهربان است.

﴿۲۱۹﴾ می‌پرسندت از شراب و قمار. بگو: در
آن‌ها گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است؛
و گناه آن دو گرانتر از سودشان است. و
می‌پرسندت که چه چیز اتفاق کنند. بگو:
گذشت را. این چنین بیان می‌کند خدا برای شما
آیات را، باشد که همی بیندیشید.

﴿۲۲۰﴾ در دنیا و آخرت؛ و می‌پرسندت از
یتیمان. بگو: اصلاح به سود آن‌ها بهتر است. و
اگر با آنان آمیزش کنید، پس برادران شما بیند و
خدا مفسد را از مصلح می‌داند و اگر می‌خواست،

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتالٌ فِيهِ قُلْ
قِتالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ يَهُ
وَ الْمَسِيدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرٌ
عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَهُ أَكْبَرٌ مِنَ القَتْلِ وَ لَا يَرَالُونَ
يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنْ
أَسْتَطَاعُو وَ مَنْ يَرَتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمْتُ
وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي
الْدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ

فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۲۷﴾

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ
وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿۲۸﴾

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِما
إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرٌ مِنْ
نَعْهُمَا وَ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنِفُّونَ قُلِ الْعَفْوُ
كَذِلِكَ يَبْيَّنُ اللَّهُ لَكُمْ آلَيَاتٍ لَعَلَّكُمْ

تَتَفَكَّرُونَ ﴿۲۹﴾

فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ
قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَ إِنْ تُخَالِطُوهُمْ
فَإِخْوَانُكُمْ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصلحِ

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَا عَنْتُكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ

حَكِيمٌ ﴿٢١﴾

شما را دچار سختی می‌ساخت، به راستی خدا
عزیزی حکیم است.

{۲۲۱} به زنی مگیرید زنان مشرک راتا آن گاه که
ایمان آورند. همانا کنیز مؤمن بهتر از زن مشرک
است و گرچه شیفته کند شما را، وزن مدهید
بشرکان را، تا آن گاه که ایمان آورند. و به راستی
یک بندۀ مؤمن بهتر است از مشرک، گرچه به
شگفتی آورد شما را. اینان به سوی آتش همی
خوانند و خدا به سوی بهشت می‌خواند و
آمرزش به اذنش و به روشنی بیان می‌کند
آیاتش را برای مردم، شاید آنان یادآور شوند.

{۲۲۲} و می‌برستند از حال حیض. بگو: آن
آزاری است. پس، از زنان در حال حیض کناره
گیری کنید و به آنان نزدیک نشوید تا آنکه
پاکیزه شوند. پس آن گاه که پاکیزه شدند، بباید
آن هارا آن سان که خدا امر کرده است. همانا
خدا دوست می‌دارد توبه کاران را و دوست
می‌دارد پاکی جویان را.

{۲۲۳} زنان شما کشترار شمایند؛ پس بباید
کشترار خودتان را هرگونه که خواهید. و پیشی
گیرید برای خود و پرواگیرید خدارا، و بدانید که
همانا شما ملاقات کننده خدایید و بشارت ده
مؤمنین را.

وَلَا تَنِكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ وَلَا مَأْمَةٌ
مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبْتُكُمْ وَلَا
تُنِكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدُ
مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبْتُكُمْ أُولَئِكَ
يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ
وَالْمَغْفِرَةِ يَأْذِنُهُ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ

يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٢﴾

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيطِ قُلْ هُوَ أَدَىٰ
فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيطِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ
حَتَّىٰ يَطْهُرُنَّ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأَتُوْهُنَّ مِنْ
حَيْثُ أَمْرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الظَّوَابِينَ
وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ﴿٢٣﴾

نِسَاؤُكُمْ حَرَثٌ لَكُمْ فَأَتُوا حَرَثَكُمْ أَنَّىٰ شِئْمُ
وَقَدْمُوا إِلَيْنَا نُفِسِّكُمْ وَأَتَقُوا اللَّهَ وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ

مُلَاقُوهُ وَبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٤﴾

شرح لغات:

۱۸۸

صدّ: از رسیدن مقصود بازداشت؛ روى گرداندن؛ راه را بستن؛ مفهوم منع اعمّ از
صدّ است.



حبط: نابودی؛ تباہی؛ فروکشیده شدن همه آب چاه؛ نوعی گیاه سمی؛ بیماری و نفخی که از آن گیاه در شکم حیوانات پدید می‌آید.

الخمر: مایع مُسکِر؛ از خَمَرَ (فعل ماضی)؛ او را پوشاند؛ شهادت را کتمان کرد؛ آرد را خمیر کرد؛ دو چیز را در هم آمیخت؛ غذا یا میوه دگرگون شد. مُسکِر را از این جهت خمر می‌گویند که عقل را می‌پوشاند و یا اندیشه‌های در هم پدید می‌آورد.

المیسر: قمار؛ از يُسر: آسانی، نرمی، لزوم و گردن گیری؛ از یساربی نیازی. قمار را از این جهت میسر گویند که مالی به آسانی به دست می‌آید یا از دست می‌رود و یا کسی آسان بی نیاز می‌شود.

المحیض (به معنای مصدر یا مکان حیض): خونی که در روزهایی از ماه از رحم زن خارج می‌شود؛ روان شدن آب.

عفو: چشم پوشی، گزیده هر چیز، مال زاید، عمل شایسته، دانش افزون، پاکی درون.

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٌ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدًّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسِيْحِ الدَّارِمِ». قِتَالٌ فِيهِ، مورد سؤال و بدل از «الشَّهْرِ الْحَرَامِ» است. این تبدیل مشعر به تعظیم شهر حرام و تعلیل حرمت قتال در آن است: چون ماه حرام دارای حریم و حرمت است، جنگ در آن گناهی سنگین و بزرگ است: «قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ». نکره آمدن «قتال» باید اشاره به نوع جنگ ابتدایی و غیردفاعی و محدود یا وسیع باشد. «الشَّهْرِ الْحَرَامِ بالشَّهْرِ الْحَرَامِ» که ظاهراً پیش از این آیه نازل شده، مبین جواز دفاع و تقابل با دشمن در ماه حرام است. حرمت ماههای مخصوص، چون حرمت حریم کعبه، از سنت‌ها و توابع مسجدالحرام بوده که اسلام آن‌ها را تشییت کرده تا مکان و زمان امنی در میان مرزهای قبیلگی و ملی باشد، و تا مردمی که در



پشت مرزهای خود سنگر گرفته پیوسته در حال جنگ‌اند، بتوانند خارج شوند و به مرز نامحدود امنیت انسانی و عقیده‌ای وارد شوند و با دید وسیعی یکدیگر را بشناسند که همه بندگان خدایند و در سرزمین خدا به سر می‌برند. اگر ابقاء این حرمت‌ها و سenn در شریعت اسلام برای مراعات سنن عرب جاهلی و عقاید و عواطف آن‌ها بود، می‌بایست چون اسلام پایه گرفت و قدرت یافت، مانند دیگر سنن جاهلی، آن‌ها را نسخ کند. «وَ صَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفُرُّهِ»، عطف به «كَبِيرٍ»، و ضمیر «يَهُ»، راجع به «اللَّهُ» يا «الشَّهِيرُ الْحَرامِ»، و «الْمَسْجِدُ الْحَرامِ»، عطف به ضمیر «يَهُ» است: بگو کارزار در ماه‌های حرام بسی گران و جلوگیری از راه خدا و کفر به خدا یا ماه‌های حرام و کفر به مسجدالحرام است. شکستن حرمت و امنیت ماه حرام و حریم کعبه، در دنیای سراسر جنگ و ناامنی، خودگناهی بزرگ و نیز موجب گناهی دیگر است که «صَدَّ» از راه خدا و قرب او و توحید خلق است و نیز کفر به حکم و شریعت خدا و کفر به مسجدالحرام و پوشاندن آیات و الهامات آن است، و شاید «الْمَسْجِدُ الْحَرامِ»، عطف به «سَبِيلِ اللَّهِ» يا «الشَّهِيرُ الْحَرامِ» باشد: قتال در آن «صَدَّ» از راه خدا و کفر به آن و «صَدَّ» از مسجدالحرام است؛ يا: از تو می‌پرسند از شهر حرام و مسجدالحرام.

كتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

«وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ القَتْلِ». وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ، مبتدأ و ضمایر «أَهْلِهِ» و «مِنْهُ»، راجع به مسجدالحرام و «أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ»، خبر و به تقدير «مِنْهُ» است: بیرون راندن اهل مسجدالحرام از آن گناهی بزرگ‌تر از جنگ در ماه حرام است، زیرا هم شکستن حریم بیت الله و هم حرمت حق اولی انسان است؛ و فتنه و آشوبگری، که با وسیله تحریک افکار بر فساد و انحراف از اندیشه واستنتاج منطقی که موجب گمراهی و ستیزه شوند، یا به وسیله شکنجه و آزار افراد تا از تعقل و اختیار طبیعی خود منصرف شوند و تسليم تحملی گردند، گناهی بزرگ‌تر از قتل



است، چون فتنه منشأ قتل مواهب واستعدادها وکشتهارها می‌شود.

تفسران گفته‌اند که این آیه ناظر به سریه^۱ «عبدالله بن جحش» است.^۲

رسول خدا^{صلی الله علیه و آله و سلم}، هفده ماه پس از هجرت و دو ماه پیش از جنگ بدر، هشت تن از مهاجران قریش و هم پیمانان آن‌ها را، به فرماندهی عبدالله بن جحش، که پسر عممه آن حضرت بود، گسیل داشت و نامه‌ای به او داد که پس از دو روز راه‌پیمایی آن را بگشاید و به دستور آن عمل کند و همراهانش را [در عمل به آن] آزاد گذارد. پس از دو روز که نامه را گشود، در آن این فرمان بود: «راه خود را پیش گیر تا در نخله، بین مکه و طائف، فرود آیی و مترصد قریشیان باش و اخبار آن‌ها را دریاب». [عبدالله] چون نامه را خواند، همراهانش با وی هم قدمی کردند و پیش رفتند. در حدود نجران، سعد بن وقاص و عتبه در پی شتران گم شده خود رفتند و عقب ماندند. [آن گروه] چون به نخله فرود آمدند، متوجه شدند که کاروان تجاری قریش وطائف، زیر نظر عمرو الحضرمی، از آن حدود می‌گذرد.

بعضی از افراد سریه، به استناد نداشتن فرمان و شبهه حلول آخر ماه جمادی الثانیه، یا اول ربیع، تعریض به کاروان را جایز ندانستند، بعضی دیگر گفتند چون به افرادی از قریش و کاروان آن‌ها دست یافته ایم، باید فرصت را مغتنم بشماریم. در این میان، واقد بن عبدالله تیری به سوی عمرو الحضرمی رها کرد و او را کشت و، پس از آن، دو تن از کاروانیان به اسیری درآمدند و مسلمانان اموال آن‌ها را تصرف کردند. گویند: ابن الحضرمی اولین کشته قریش به دست مسلمانان بود. چون این

۱. سریه، گروه گزیده‌ای از لشکر است که پیشاپیش و برای تشخیص مواضع سوق الجیشی و یا بررسی وضع دشمن می‌رود، و چون بیشتر در تاریکی شب و مخفیانه اعزام می‌شوند آن را «سریه» گویند؛ یا از این جهت که افراد آن گزیده و ورزیده‌اند (مؤلف).

۲. نک: الحلبی، السیرة الحلبیة، ج ۱، ۲۱۱؛ ابن کثیر، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۲۵۵-۲۶۲؛ ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۱، ص ۱۰۰-۱۰۳.

خبر به قریش رسید، نامه یانمایندگانی نزد رسول خدا ﷺ فرستادند تا معلوم شود که آیا آن حضرت قتال در ماه حرام را حلال کرده است؟! گویند این آیه در جواب این سؤال نازل شد و پس از آن رسول خدا ﷺ دیه ابن الحضرمی را پرداخت و اسیران و اموال قریش را به آن‌ها بازگرداند.

﴿وَ لَا يَرْبُّ الْوَنَّ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرَدُّوكُمْ عَنِ الدِّينِ كُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا﴾ وَ لَا يَرْبُّ الْوَنَّ، نفی منفی و مشعر به ثبات و دوام فعل، «يُقَاتِلُونَكُمْ» خطاب به همه مسلمانان، و اضافه «دِينَكُمْ»، مشعر به دینی است که مخاطبان خود با کوشش دریافته اند. «إِنِ اسْتَطَاعُوا»، به قدرت ایمان و ثبات مسلمانان دلالت دارد. این خطاب برای هشیاری مسلمانان به وضع و سنگرگیری و فتنه جویی دشمنان شرک‌پیشه است: با آنکه قتال در ماه حرام گناهی بزرگ است، شما باید از دشمنان خود غافل و دست بسته باشید، چه آن‌ها در هر زمان و مکان و در هر شرایط از جنگ فرساینده با شما باز نمی‌ایستند، تا اگر بتوانند شما را از دینی که دارید یکسر برگردانند، و برای رسیدن به این مقصد نه پاس حرمت ماه حرام را می‌دارند و نه مسجد‌الحرام را. این همان فتنه‌ای است که از هر کشتاری سخت‌تر است.

﴿وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنِ الدِّينِ فَإِنَّمَا وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبَطَ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ یرتدید، بدون ادغام (یرتد) برگشت و قطع با تزلزل و «عن دینه»، اعراض از دین را می‌رساند، قید «فَإِنَّمَا وَهُوَ كَافِرٌ» به ربط عمل و آثار و انعکاس‌های آن با مرتد تا هنگام مرگ، و قطع ربط و حبط آن پس از مرگ دلالت دارد، و معلوم است که این آیه ناظر به اعمالی است که ناشی از عقل و اختیار ایمانی باشد و آثارش محدود به دنیا نباشد. زیرا اعمال انسانی نمودار قصد و تعقل و اختیار است و هرچه منشأ قصد بالاتر و کامل‌تر باشد، اثر و انعکاس اعمال وسیع‌تر و بیشتر می‌شود؛ مانند نیروها و حرکات طبیعی که هرچه



نیروی محرك بيشتر باشد، امواج و انعکاس‌های آن مؤثرتر و وسیع‌تر می‌گردد. منشأ اعمال حیوانی، که نیروی حیات و تولید است، وسعت و قدرت تکثیر و بقا و مقایش بیشتر از اعمال طبیعی است. نیرومندتر از این‌ها اعمالی است که ناشی از قصد و اختیار باشد که، به مقیاس قدرت تعقل و تصور و سنجش، به صورت نیک و بد و خیر و شر درمی‌آید و آثار قانونی و جزایی دارد. اگر اعمال، ناشی از ایمان و عقیده به مبادی عالی و ثابت باشد، آثارش از مرز طبیعت می‌گذرد و بقا و ثبات می‌یابد. قرآن ایمان و اعمال ناشی از آن را منشأ بهشت جاودان می‌نمایاند. ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَاحَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾^۱، و اعمال خیر و شری را که ناشی از ایمان و وابسته به آن نباشد، بی ثبات اعلام می‌کند که در میان دنیا و عوامل متضاد آن گم و حبط می‌گردد: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَّلُهُمْ وَأَخْلَلُ أَعْمَالَهُمْ ذَالِكَ بِإِنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾^۲. مرتد می‌تواند حیات ایمانی و اعمال ناشی از آن را پیش از مرگ و خشکیدن سرچشمۀ ایمان، تجدید و نامی گرداند. ولی همین که مرگ رسید و با کفر از دنیا برید اعمالش حبط می‌گردد «وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنِ دِينِهِ ...» و چون اعمال پس از کفر وارتدادش در جهت دنیا و اوهام و شهوات است، محصلوی جز دوزخ ندارد: «وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ التَّارِهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ». تکرار و فصل «الَّذِينَ»، و عطف و وصل «جاهَدُوا»، مشعر به این است که با تحکیم و کمال ایمان و مشخصشدن هدف‌های آن، راه هجرت و

۱. «کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند دارای باغ‌هایی هستند که رودها از زیر آن‌ها روان می‌شود، جاودانه در آن‌ها به سر می‌برند»، النساء (۴)، ۵۷.

۲. «و کسانی که کفر ورزیدند، مرگ برای آنان باد و کارهایشان را گم و بی اثر کناد، بدان جهت که آنجه را خدا فرو فرستاده خوش نداشتند پس در نتیجه کارهایشان را تباہ گردانید»، محمد (۴۷)، ۹۸.

جهاد که ملازم با هم و سبیل الله است، گشوده می شود. این تکامل ایمان در مقابل ارتداد به سوی جاھلیت شرک آمیز و تاریکی کفر است. آنان از علاوه‌ها و جواذب دنیا هجرت می کنند و به محیط پر فروغ جهاد که نوعی از هجرت است، برمی آیند؛ و اینان به سوی تاریکی شرک و کفر می گرایند. «اوئلیک»، مبین تعظیم آن‌ها و تحکیم خبر «یَرْجُونَ...» است. رجاء، امیدی است که اسباب و وسایل آن فراهم شود، در مقابل آرزو (امنیت) که اندیشه‌ای است بدون نظر به اسباب و فراهم آمدن وسایل. رجاء از صفات الهی (یا رجاء من لارجاء له)^۱، و امنیت القای شیطانی است **﴿لَا مِنْتَهِيْهُمْ ؟ الَّقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيْتِهِ ﴾**^۲. رجاء، نظر به رحمت و جالب مغفرت و رحمت خاص است: «يَرْجُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»، و امنیت، از رحمت و مغفرت دور می دارد و به اعمال آرزوانگیز و امی دارد، چون شراب و قمار که مستی و پستی می آورد:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرٌ مِنْ نَفْعِهِمَا». این سؤال و دیگر سؤالاتی را که در قرآن ذکر شده مردمی پیش آورده‌اند که پرتو وحی دیدشان را باز کرده و به مسائل و مصالح و مفاسد خود آشنا شده بودند. می گویند این آیه پس از اشارات و تعبیرات محدودی نازل شده که مسلمانان را به مفاسد شراب آشنا می ساخت، از جمله آیه **﴿وَ مِنَ الثَّمَرَاتِ النَّخِيلُ وَالْأَعْنَابُ تَتَّخِذُونَ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا﴾**^۳ که «سکر» در مقابل «رزقاً حسنًا» آمده است، البته اگر معنای سکر در این آیه مایع مسکر باشد، اشاره این آیه و نهی **﴿لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَ**

۱. ای امید کسی که هیچ گونه امیدی ندارد. (دعا)

۲. «برای اینکه آنان را به آرزو بیندازم»، النساء (۴)، ۱۱۹.

۳. «شیطان در آرزویش اخلاق می کرد (الفاناتی می کرد)»، الحج (۲۲)، ۵۲.

۴. «و از میوه‌های نخل و انگور شربتی شیرین و روزی پاکیزه‌ای برمی گیرید»، النحل (۱۶)، ۶۷.

مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر.



آنتم سُکاریٰ^۱، مؤمنان هشیار را به مفاسد این مایع شایع هشیارتر ساخت. بیان این آیه: «فِيهِمَا إِنْتُمْ كَبِيرُونَ... وَ إِنَّهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا»، مسلمانان را به اندیشه و سنجش سود و زیان خمر و میسر متوجه کرد تا آنکه حکم حرمت قطعی آنها را آیه «إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ... رِجْسُ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ»^۲ اعلام داشت. پس از بیان این آیات و امر به اجتناب از خمر و میسر، مسلمانانی که روحشان از ایمان نیرومند و سرشار شده بود و دیگر تیازی به برگشت به این عادات و تخدیرها و سرگرمی‌ها نداشتند، آنها را ترک کردند.

چون منشأ شیوع و آثار شراب و قمار و اعتیاد به آنها همانند است، با هم مورد سؤال واقع شده اند. «إِنْتُمْ كَبِيرُونَ» که به صورت نکره موصوفه آمده، ثبات و دوام و سنگینی گناه خمر و میسر را می‌رساند. «مَنَافِعُ»، به صورت جمع و تعلق آن به «النَّاسِ»، بی‌ثباتی و پراکنده‌گی منافع آنها را می‌نمایاند. «إِنْتُمْ»، که در مقابل «مَنَافِعُ» و به جای «فِيهِمَا ضَرَرٌ» آمده، بر گناه زیان بخش و نامحدود آنها در مقابل سودهای محدود دلالت دارد: گناه بزرگ و سنگینی که فکر و اعضا و اجتماع و اقتصاد را فرامی‌گیرد.

هرچه تجربیات پژوهشی و بهداشتی و همچنین مطالعات اجتماعی پیش می‌رود و عمیق‌تر می‌شود، زیان‌ها و آثار شوم این مایع سمی آشکارتر می‌گردد. مواد الکلی از همان وقتی که به کام انسان سالم می‌رسد، طعم و بوی آن اعلام ناسازگاری و خطر می‌کند؛ پس از آن نسوج و غلدهای ذائقه و گلو و معده را می‌سوزاند و حرکات و ترشحات گوارش را مختل می‌کند و موجب زخم معده و روده و تورم کبد می‌شود. و چون وارد خون شد، مانند میکروبی که حمله‌ور می‌شود، جهازات

۱. «به نماز نزدیک نشوید در حالی که شما مست هستید»، النساء (۴)، ۴۳.

۲. «بی‌گمان شراب و قمار ... گونه‌ای پلیدی هستند از کار شیطان است، پس، از آن کناره بجویید»، المائدہ (۵).



خونی ملتهب می‌گردد و حرارت بدن افزایش می‌یابد، تا این ماده سمّی و جذب نشدنی را از بدن بیرون براند. حالت مستی همان عکس العمل این التهاب‌ها و فتورهایی است که در مغز و اعصاب رخ می‌دهد. در این حال، همه چیز در نظر مخمور دگرگون می‌نماید؛ عقده‌ها و کینه‌ها باز و وسیع می‌شود؛ بی باکانه به هر جنایتی اقدام می‌کند؛ دوست را دشمن و منفور را محبوب و زشت را زیبا و جُل را دیبا می‌نگرد. گاه خود را قهرمان می‌پنداشد و فریاد می‌کشد و مبارز می‌جوید، و گاه زبون و متملق می‌شود؛ و به هر حال وسیله تفریح و استهزا دیگران است. می‌گویند: مستی خاضعانه با ادرار خود وضو می‌ساخت و در همان حال با دقّت دعای «اللَّهُمَّ اجْعِلْنِي مِنَ التَّوَابِينَ» می‌خواند! سرانجام می‌گساري، تصلب شرایین و بزرگی شکم و برآمدگی حدقة چشم و زشتی چهره، آن گاه سکته و فلج عضوی و دیوانگی علاج ناپذیر و مرگ زودرس و سرایت ارشی به نسل است.

آثار شوم و خطیری که مُسکِر در جهازات بدن و زندگی اجتماعی و اقتصادی دارد، چون محدود به جهتی نیست، نمی‌توان چنان که باید توصیف کرد، برای ارائه آن می‌باشد دانشمندان اجتماعی و پژوهشکاران و حقوقدانان بررسی‌ها کنند و احصائی‌ها (آمارها) نشان دهند و کتاب‌های بنویسند، تا معلوم شود که چه استعدادهایی را از میان می‌برد و چه زندگی‌هایی تاریک و گسیخته می‌شود و چه جنایاتی به بار می‌آورد و چه اسراری که باید آشکار شود، به آن کشف می‌شود و چه بار سنگینی در بودجه کشوری و برای نگهداری و جلوگیری از جنایات می‌افزاید.^۱ کلمه جامع درباره

۱. همین چند روز گذشته بود که روزنامه‌های تهران نوشتند که کاروان عروسی از جاده میان اصفهان و نجف آباد می‌گذشت که ناگهان کامیونی با سرعت میان جمعیت زد و عده‌ای از مردان و زنان و کودکان را کشت و مجروح کرد و عروسی مبدل به عزاشد. چرا؟ چون راننده مست بود! و بعد کیفر چه؟ به جرم قتل غیرعمد، فقط چند روز زندان! آیا هیچ مواد مخدّری این گونه جنایات به بار می‌آورد؟ شیطان‌ها آن را نوشابه! می‌نامند تا مفاسد و آثار شوم آن را ببوشانند! (مؤلف).



شراب همین تعبیر قرآن است: «إِنَّمَا كَبِيرٌ». به گفته یکی از پزشکان غرب: «نیمی از میکدها را بیندید، تا نیمی از بیمارستان‌ها بسته شود» و ما می‌گوییم: و هم بیشتر زندان‌ها و دستگاه‌های انتظامی و قضایی. قمار نیز در این گونه آثار در ردیف شراب است: اتلاف استعدادها و وقتها؛ انحراف از تفکر و اندیشه مستقیم و اعمال سنجیده و ثمربخش و اتکال به بخت و اتفاق و ناتوانی برای درک علل حوادث و وقایع زندگی و قیام به اعمال صحیح. قماریاز چون بازد، کینه می‌اندوزد و باید در آتش دشمنی و بینوایی بسوزد یا بستیزد و یا دم نزند؛ و چون ببرد، گمان می‌برد که بر همه سختی‌ها پیروز شده در پوست خود نمی‌گنجد؛ و چون بدون رنج و به اتفاق مالی به دست آورده، به آسانی و بیهوده آن را از دست می‌دهد و در نتیجه، باید همیشه در حال خودخوری و یا سستیزگی و بینوایی معنوی و مادی به سر برد. آیا برای این گونه مردم زندگی امید بخش و سامانی دیده شده است؟ اگر این بیماری از طبقه چپاولگر به طبقات مولد سرایت کرد، منابع ثروت بایر می‌ماند و زیونی و بینوایی همه را فرا می‌گیرد. قماریازی که اثر ثابت‌شکننده توزی و تنهی دستی است، به تخدیر شراب و مانند آن می‌کشاند و می‌گساری، که اندیشه و حرکت مغز را می‌بندد، به سرگرمی قمار و آلودگان به این دو، با آنکه موهب انسانی و شرف و مال را می‌بازند، سفیهانه به خود می‌بالند!

منافع پراکنده و گذرا و محدودی که شراب و قمار برای عامه مردم دارد، و این آیه با تعبیر و «منافع لِلنَّاسِ» به آن‌ها اشاره کرده، شاید از قبیل تأثیر شراب در تسکین بعضی از بیماری‌ها باشد؛ مانند تسهیل هضم و تکثیر ادرار و تقویت شهوت و برافروختگی گونه‌های زرد؛ و همچنین، پدیدآوردن بی‌باکی در میدان جنگ و ستیزه و یا محبت و نشاط گذرا و یا باز شدن دست می‌گسار و قماریاز ممسک به بخشش. از این‌ها گذشته، آنچه از نظر عامه مردم سود پنداشته شده (للناس) - و

همین پندار از قدیم منشأ و سبب شیوع شراب و قمار گردیده - همان انصراف از آلام درونی و حوادث ناگوار و گریز از واقعیات زندگی و تسکین موقت است. مردمی که نه چون حیوانات، فاقد درک‌اند و نه چون انسان مترقی، درک برتر و ایمان و هدفی دارند و معنای حیات را نفهمیده‌اند، ناچار باید همان شعله دودآلود و بی فروغ خرد و اندیشه را هم یکسر خاموش کنند و خود را به مرتبه دیگر حیوانات تنزل دهند و به لانه و پناهگاه‌های وهمی روی آورند. اگر مردمی، چون مسلمانان پیشین و پیشرو، رشد یافتد و چشمشان به حقایق عالم و واقعیات زندگی باز و دلهاشان به یاد خدا آرام شد **﴿إِلَّا يُذَكِّرِ اللَّهُ تَطْمِئِنُ الْقُلُوبُ﴾**^۱، خود از این لانه‌ها و پناهگاه‌های تسکین و تخدیر که از رسوبات دوره‌های جاهلیت بشر است، بیرون می‌آیند. این گونه مردم به استقبال حوادث می‌روند، نه آنکه بگریزند؛ آلام را وسیله کمال می‌نگرند، نه آنکه جویای این گونه وسایل تسکین و تخدیر باشند. با چنین تحول فکری و جهان‌بینی و راه یابی به سوی دارالسلام بود «يا آيُهَا الَّذِينَ آمُّوا ادْخُلُوا فِي السَّلَمِ كَافَةً»^۲ که این سؤال را از مرجعی که محیط به مصالح و مفاسد است پیش آوردند: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْتَّيْسِيرِ...».

این هم تمدن صنعتی مادی است که دید علمی اش تا اعماق اشیا و فضا پیش رفته، ولی از ارزشها و موهاب انسانی چشم پوشیده و به خویها و عادات جاهلیت برگشته و همین چشم به ثروت محرومان و تأمین انگیزه‌های حیوانی خود دوخته و برای سلامت و امنیت و رشد و آزادی انسان‌ها، چنان که باید نمی‌اندیشد؛ و اگر هم بیندیشد، راه و طریق مستقیمی نمی‌یابد. نباید امید داشت که این گونه مسائل در اجتماعات واژگون و منحرف شده از طریق کمال اصلی انسان‌ها، چندان به چشم

۱. «هان بدانید که به یاد خداست که دلها آرامش می‌یابد»، الرعد (۱۳)، ۲۸.

۲. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید همگی در سلم و آرامش داخل شوید»، البقره (۲)، ۲۰۸.



آید و درگیر شود؛ چنان که در زمان‌های گذشته و میان ملل قدیم و ادیان محدود نیز موردنظر و بررسی نبوده است. این آیین جامع و دین آسمانی است که ناظر به همه جهات مصالح و مفاسد است و هر مسئله را جواب می‌گوید.

در جواب این آیه از مسئله خمر و میسر، حکم صریحی نیامده تا راه تفکر و اجتهد را به روی مردم بصیر باز کند، و در هر موضوعی که ضرر و سodus در نظر عموم به هم آمیخته و تبیین نشده بیندیشند و حکم شرع را مبتنی براین دو اصل عقلی بدانند: ۱- دفع ضرر، گرچه احتمالی باشد، مقدم بر جلب نفع است؛ ۲- آنچه زیانش بیش از سodus باشد، باید تحریم شود: «قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَ إِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا».

«وَ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ». بیشتر مفسران کلمه «العفو» را در این آیه به معنای مال زاید از احتیاجات زندگی دانسته اند. عطف و پیوستگی این سؤال با سؤال از خمر و میسر و نیز وضع زندگی مالی عرب جاهلیّت و شهرنشین مؤید همین معناست، زیرا شراب و قمار، با اشکال مختلف، برای آن مردمی که تجارتشان محدود بود و صنعتی هم نداشتند، هم وسیله درآمد و هم انفاق بود. با پس مانده‌های انگور طائف و خرمای یثرب شراب می‌ساختند و در خانه‌هایی بزم می‌گساری می‌آراستند و چون سرمست می‌شدند، به قمار و بخت آزمایی (ازلام و انصاب) می‌پرداختند و گوشت‌های شتران باخته را در میان خود و تهی دستان تقسیم می‌کردند. پس از هجرت و تحریم شراب و قمار، این راه درآمد و انفاق به روی مسلمانان بسته شد. برای مسلمانان مدینه، که مأمور به تعاون و انفاق بودند، پس از سؤال از حکم شراب و قمار، این سؤال پیش می‌آمد که چه انفاق کنند؟ جوابی که در این آیه آمده چنین است: «الْعَفْو» (مال زاید). امر به انفاق مال زاید گویا مبنایی برای تعیین زاید از نصاب و مؤونه سال، در زکات و خمس، و مشخص کردن مقدار آن‌ها

در مرحله اجرایی و قانونی و در محیط تعاون اسلامی گردیده است و بیش از آن ها، این اختیار به اولیای اسلامی داده شده تا، در موارد ضروری و پیشامدها و به مصلحت مسلمانان و تعديل وضع زندگی مالی، دادن اموالی را که زاید بر ضرورت و نیاز اولی افراد و خانواده هاست فرض کنند.

و شاید «العَفْوَ»، به معنای مصدری «گذشت» - که متبار از آن است - باشد. این معنای وسیع خُلقی و معنوی «عفو»، مبدأ هرگونه گذشت است: گذشت از خودخواهی و سودجویی؛ گذشت از چشم داشتن به حقوق و اموال؛ و چشم پوشی از لغرش های دیگران و گذشت از مال در راه خیر و خدمت. انفاق، به معنای لغوی راه یافتن از درون خود به سوی دیگران است. در واقع آنکه مال می دهد و گذشت خُلقی و راه معنوی با دیگران ندارد، اهل عفو و انفاق نیست، زیرا عفو و انفاق خُلقی و واقعی گذشت و برترآمدن از جاذبه تعلقات شخصی و از میان بردن فاصله های درونی با دیگران است که فرد را به جمع و همه را به خدامی پیوندد و کسی که دارای عفو باشد، مالک و متصرف واقعی در مال و همیشه و در هر حال مُتفق است.

«كَذَالِكَ يَبِينُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ. فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ». کَذَالِكَ اشاره به بیان حکم خمر و میسر و انفاق و اصول تشریع آن هاست، که همان اصول فطری و عقلی مرتكز در نهادهای سالم و رکود یافته در درون استعدادهاست. منظور از «الآیات» در این آیه، نشانه ها و نمودارهای این اصول عقلی است. «لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ...» غایت و چشم انداز نهایی تبیین آیات یا عمل به احکام آن را می نمایاند. ظرف «فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ»، متعلق به «يَبِينُ اللَّهُ» یا «تَتَفَكَّرُونَ» است: این گونه خداوند آیات را درباره دنیا و آخرت تبیین می کند؛ تا شاید در شناخت زندگی دنیا و آخرت همی تفکر کنید و با اندیشه و تفکر در این اصول مبین، خود راه اجتهاد و دریافت احکامی را که راجع به دنیا و آخرت است دریابید و با عمل و اجرای احکام



دریافت شده، محیط مساعدی پیش آورید که طریق تفکر و رشد عقلی به روی شما باز و بازتر گردد و آثار محیط الوده جاهلیت، که سرگرمی به شراب و قمار و مال اندوزی از مظاهر آن است، یکسره محو شود. تصریح به دنیا و آخرت با هم و تقدیم دنیا، به این حقیقت اشعار دارد که چگونگی بینش و دریافت دنیا پیش درآمد و پیوسته به آخرت است: «مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا»^۱؛ و «مَنْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى»^۲. قاریان و کاتبان قرآن «فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ» را، با آنکه پیوسته به این آیه است، در آیه بعد ضبط کرده‌اند!

«وَ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَى قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَ إِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ». یکی از نابسامانی‌ها و ستم‌گری‌های دوران جاهلیت عرب، رفتاری بود که با یتیمان داشتند. سران ستم‌پیشه قبایل آن‌ها را به بردگی یا شبه بردگی می‌گرفتند و اموالشان را می‌ریودند و دختر یتیم را بی هیچ شرطی به زنی می‌گرفتند یا می‌دادند و دیگر رفتارهای خشن جاهلیت. مسلمانان که از تاریکی شرک و جاهلیت سر برآورده آن را پشت سر گذارده و کانونی از رحم و گذشت شده بودند، نسبت به یتیمان مسئولیت بیشتری احساس می‌کردند، یتیمانی که قدرت اداره و دفاع از خود را ندارند و از عواطف و سرپرستی پدر محروم مانده‌اند، در معرض تضییع حق و عقب ماندگی و عقده‌یابی‌اند، آن هم پس از توصیه‌ها و تحذیرهایی که با آیات قرآن نازل می‌شد؛ مانند: «وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتَامَى إِلَّا بِالْتَّى هِيَ أَحْسَنُ»^۳؛ «وَالَّذِينَ يَأْكُلُونَ

۱. «کسی که در این [جهان] کور [دل] باشد، پس او در جهان دیگر نیز کور و گمراه‌تر است»، الاسراء (۱۷)، ۷۲.
۲. «و هرکس از یاد من روی گردان شد، پس بی‌گمان زندگی تنگی دارد و روز رستاخیز او را کور به صحرای محشر می‌آوریم»، طه (۲۰)، ۱۲۴.
۳. «به دارایی یتیم نزدیک نشوید مگر به شیوه‌ای بهتر و زیباتر»، الانعام (۶)، ۱۵۲.

أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا^۱. آن احساس و این تحدیرها، این سؤال را پیش می‌آورد: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ»، چه مسئولیتی نسبت به یتیمها دارند؟ آیا آن‌ها را و آنچه دارند را از زندگی خود برکنار دارند یا چون دوره جاهلیت جزء زندگی خود سازند؟ «قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ»؛ اصلاح به هر صورتی، نه الاصلاح، که ناظر به وضع معین یا معمول باشد. این وظيفة اولی، و در مقابل: «وَ إِنْ تُخَالِطُوهُمْ...»؛ آنان را و آنچه دارند، از زندگی و تصرفات خصوصی خود برکنار نگه دارید و، به حسب شرایط و امکانات، همه به اصلاح نفوس و اموالشان پردازید تا خود و آنچه دارند تباہ نشود، از سرپرستی و رسیدگی محدود، تا تأسیس مراکز وسیع تعلیم و تربیت و هدایت، تا اشخاص رشید و مفیدی شوند. خیر در همین است: «إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ وَ إِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ». این رهنمایی مشروط در موارد و شرایطی است که وسیله مستقل برای اصلاح و تربیت یتیمان فراهم نشود. در این صورت، می‌توانند آن‌ها را با خود درآمیزند و جزء خانواده خود سازند، نه به وضع جاهلیت، و نه به چشم بیگانگی و نه فرزندی که بر او حق ولايت داشته باشند، چون برادر کوچک و مورد ترحم.

«وَاللَّهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ وَلَوْ شاءَ اللَّهُ لَأَعْتَكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ». مبنی المصلح، متعلق به فعل مقداری، مانند «يفصل» یا «یمیز» است: خدا به مفسد و مصلح علم دارد و حساب آن‌ها را از هم جدا می‌نماید و می‌نمایاند. این اثر علم خدادست. آیا این گونه مسائل و جدانی و مسئولیت‌ها را که حکم و قانونی نمی‌تواند آن را تحدید و تضمین کند، جز ایمان به نظارت خدا می‌توان تأمین و اجرا کرد؟ اگر خداوند، بیش از رهنمایی و توصیه «إِصْلَاحٌ لَهُمْ ... وَ إِنْ تُخَالِطُوهُمْ»، احکام و

۱. «وَ كَسَانِيَ كَهْ دَارَابِيَهَایِ يَتِيمَانِ رَابِهِ سَتَمِ مَسِيَ خَورَنَدِ، بَسِيَ گَمَانِ درِ شَكْمَهَا يَشَانِ آتَشَى رَامِيَ خَورَنَدِ»،



حدود خاص دیگری درباره مسئولیت نسبت به یتیمان و تصرف در اموال آنان بیان می‌کرد، به یقین در ادای آن دچار سختی می‌شدید «وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَا عَتَّكُمْ»، ولی خدا، که آیینش آسان است، این گونه سختی را برای شما نخواسته، چون عزیز و حکیم است. آن چنان که به مقتضای صفت «عزیز» کاینات یکسر مقهور و محکوم مشیت اویند، انسان هم باید محکوم حکم و اراده تشریعی او باشد، گرچه انجام دادن آن حکم به دشواری کشاند. صفت «حکیم» مشیت را در مقام انشاء آسان می‌گرداند تا پایه‌گیرد و محکم اجرا شود. شاید اسماء «عزیز» و «حکیم» راجع به مسائل خمر و میسر و انفاق و ایتمام باشد؛ یعنی به مقتضای این اسماء، امر و هدایت به مسئولیت‌ها را می‌نماید و نیز راه تقدیر حکیمانه را نشان می‌دهد.

«وَ لَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّىٰ يُؤْمِنَنَّ وَ لَآمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَ لَوْ أَعْجَبَتُكُمْ». المشرکات والمشرکین، به قرینه اشاره الف و لام، و اصطلاح زمان نزول این آیات، که در مقابل اهل کتاب‌اند، به کسانی گفته می‌شود که به شرک گراییده و آن را آیین رسمی خود ساخته باشند. معنای لغوی «مشرک» (فاعل اشترک) به شرک گرایید؛ شرک را آیین خود ساخت (همین معنا را می‌رساند. بنابراین، نهی «لَا تَنْكِحُوا»، شامل اهل کتاب و دیگر ملت‌هایی که اصل آئین‌شان بر پایه توحید است و سپس به شرک آلوهه شده‌اند، نمی‌شود، مگر به دلیل دیگر. حتی «يُؤْمِنَنَّ»، با استثنای «حتی»، دوام نهی را می‌رساند، تا آنکه مشرکات به جاذبه ایمانی خود به توحید گرایند. اگر محیطی دارای جاذبه توحیدی و منعکس کننده همه آثار و صفات آن باشد، خواهد گرایید.

«وَ لَآمَةٌ مُؤْمِنَةٌ...»، بیان مؤکد صغروی از حکمت نهی «وَ لَا تَنْكِحُوا»، و مقایسه بین مشرکه آزاد و مؤمنه کنیز است که اگر نکاح با زن مؤمنه آزاد برای مؤمنان فراهم نشود، نکاح با کنیزه مؤمنه خیر و بهتر است، گرچه به عادات رسوب یافته جاهلیت

نکاح رسمی با کنیز بر آنان گران می‌آمد. این صغرای منصوص، متضمن حکمت کلی آن است: آنان که دارای هدف‌های ایمانی و انسانی‌اند و خیر را شناخته و برای وصول به آن تحرک دارند، باید در همه امور زندگانی ناظر به آن باشند؛ و اگر در امری چون ازدواج، که از بنیادهای اصلی زندگی است، میان جاذبه‌های ظاهری بی‌پایه و جاذبه خیر واقع شدند، باید خیر را برگزینند. پس، اگر شما مؤمنان را جاذبه جمال یا مال یا نسب زن مشرکه‌ای مفتون سازد و به اعجاب آورده (وَلَوْ أَعْجَبْتُكُمْ)، باید از او، چون فاقد ایمان و خیر است، چشم پوشید و زن با ایمان را برگزینید، گرچه کنیز باشد، چه کرامت و برتری انسان به ایمان است، نه ظواهر و نام و عنوان و نسب و آنچه ساخته او هام بشری است.

«وَلَا تُنَكِّحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا وَلَعَبْدُ مُؤْمِنٌ حَيْرٌ مِّنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبْتُكُمْ». خطاب «لا تنكحوا» (به فتح تاء) و این خطاب (به ضم تاء) تعمیم دارد و شامل خواستگاران و اولیای خانواده و مسلمین است. بنابراین، همه این‌ها با هم، یا به تناب، مسئول این روابط و پیمان‌ها شناخته شده‌اند. در مورد زندادن نیز برتری بنده مؤمن بر مشرک آزاد، نیز تأکید شده است: «وَلَعَبْدُ مُؤْمِنٌ». از نظر قرآن، زن یا مرد مشرک و به ظاهر آزاد فاقد خیر و گرفتار بندگی او هام و عادات و ساخته‌های محیط شرک‌زا و نظمات پست اجتماعی است، و زن یا مرد مؤمن، گرچه برده باشند، چون از بندهای پیچیده شرک رها شده‌اند، در حقیقت آزاد است.

قرآن، با این گونه احکام و هدایت‌ها، ننگ همسری با غلام و کنیز را از میان برداشت و آن‌ها را در سطح ایمان برابر کرد. [این حکم]، با دیگر احکام و تعهداتی که اسلام نسبت به حقوق بردگان و طرق آزادی آنان تشرعی کرده و با تربیت و بیدار کردن احساس آزادی و آزادمنشی آن‌ها، زمینه آزادی کامل و همه جانبه بردگان را فراهم ساخته است.



در این آیه، هم شخصیت برده مؤمن را تا همسری با مسلمانان بالا برده و هم از طریق نکاح راه آزادی آنها و فرزندانشان را باز کرده [است]. چون کنیز از شوهر آزاد فرزندی آورد و به اصطلاح فقهی «ام و لد» شود، فرزند به تبعیت از اشرف ابوین آزاد است و وسیله آزادی مادرش [نیز] می‌گردد. همچنین، زن آزادی که برای خود شوهر غلامی برگزیند، وسیله آزادی او را فراهم می‌سازد.

«أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ». اولئک، اشاره به مشرکات و مشرکین است: اینان، به سبب عقیده شرک آمیز خود و بازیان و اعمال و آثارشان و به هر وسیله [دیگر] که در مردم نفوذ کنند، به سوی آتش دعوت می‌کنند. تأثیر این گونه دعوت در ازدواج با مشرک و یا مشرکه شدیدتر می‌گردد؛ زیرا ازدواج زن و مرد مقدمه و زمینه ازدواج فکری و اخلاقی آنها نیز می‌گردد و نتایجش در نسل و خانواده منعکس می‌شود. اگر دو زوج با هم تضاد کامل فکری داشته باشند، هر یک در دیگری تأثیر می‌کند و او را در جهتی می‌کشاند، تا سرانجام محیط برای هر جهتی که مساعدتر شد، یکسر بدان سوی کشیده می‌شود. تضاد دو جانبه و کشش به سوی شرک که خلاف فطرت و مسیر انسانی است، منشأ آتش و دعوت به سوی آن است: «أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ». در جهت مقابل، دعوت به سوی بهشت و مغفرت است: «وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ». الله که در مقابل «أُولَئِكَ» (مشرکان) و به جای مؤمنین آمده، اشعار به این دارد که دعوت مؤمن همان دعوت خداوند است، زیرا ایمان موجب پیوستگی و وابستگی به مبدأ ایمان است. مشرک، چون مبدأ ایمانی و معبد حقیقی ندارد، تنها و بنده او هام و ساخته‌های خود است. اذن خدا که با دعوت او به سوی بهشت و مغفرت می‌برد، همان طریق شریعت و عمل به احکام است. تذکر و هشیاری به این دو گونه دعوت و دو مسیر نهایی، حکمت غایی نهی «لَا تَنْكِحُوا» و

هدایت به انتخاب خیر (ولامه مؤمنة خیر) و تبیین این آیات است: «وَ يُبَيِّنُ آياتِهِ لِلنَّاسِ...».

«وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيطِ فُلْ هُوَ أَذَى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيطِ وَ لَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ». این سؤال ظاهراً در سال‌های بعد از هجرت، که مسلمانان با یهودیان معاشر بودند و از طریق آن‌ها با شریعت تورات آشنا شده بودند، پیش آمده است. بیش از این، رشد و حیاتی که در تفکر و اجتماع مسلمانان پدید آمده بود، آن‌ها را به تزکیه از هرگونه آلودگی برمی‌انگیخت، زیرا دفع شر و فساد و جلب خیر و صلاح اثر بارز هر پدیده حیاتی است.

«المَحِيطِ» اشعار به حالت و محل و زمان حیض دارد، و آن خونی است که در سینین اوائل بلوغ زن ظاهر می‌شود و، به حسب شرایط و منطقه رشد جسمی، زمان آن مختلف است و تاسال‌های یأس ماهیانه ادامه دارد. خون مادر تغذیه جنین را در رحم او تأمین می‌کند و سپس برای تغذیه طفل به صورت شیر درمی‌آید. در غیر زمان حمل و شیر، در میان پرده‌ها و نسوج اطراف رحم متراکم می‌گردد و در مزاج‌های سالم، ماهیانه از میه تا هفت روز، ریزش دارد. غلظت و عفونت و سوزندگی خاص این خون موجب اختلال مزاج و تشنج اعصاب زن می‌گردد. «فُلْ هُوَ أَذَى»، این کلمه جامعی از عارضه اختلال آور و آزاررسان و ناراحت‌کننده آن است. معنای «أَذَى» نوعی آزار یا آزار خاص را می‌رساند و مفهوم آن، غیر از ضرر مقابل نفع، یا رجس و قدر، مقابل طاهر است.

«فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيطِ»، تفریغ بر «فُلْ هُوَ أَذَى»، و تصریح «فِي المَحِيطِ»، به جای اضمamar، مشعر به حصر حالت یا محل حیض و حکمت آن است: پس، چون به آزاری بودن حالت حیض و حکمت حکم آن آشنا شدید، در

این حال خاص از آنان کناره بگیرید. آمیزش با زن در این وضع غیرعادی و ورود ماده آلی در رحم، سبب تحریک و عفونت‌های رحمی و خون ریزی بیش از عادت ماهانه می‌شود و به مجرای تناسلی مرد سراحت می‌کند، و اگر در این حال نطفه منعقد شود و از آن مواد عفونی تغذیه و رشد کند، در معرض بیماری‌ها و اختلال‌های روحی و عصبی قرار خواهد گرفت. «وَ لَا تَقْرَبُوهُنَّ» تأکید و توضیح امر «فَاعْتَرِلُوا» و «حتیٰ يَطْهُرُنَّ» بیان منتهای این امر و نهی است. «يَطْهُرُنَّ»، به تخفیف «طاء»، همین طهارت از حیض را می‌رساند؛ و به قرائت تشدید «هاء» اشعار به پاکی کامل و یا شستن موضع و یا غسل دارد. این نهی از مقایرت شامل زمان هر گونه حالت ریزش خون‌ماهیانه و صفات آن می‌شود، زیرا معنای لغوی و عرفی حیض و آنچه در عصر نزول از آن فهمیده می‌شد، همین بوده و تقسیم به حیض و سه گونه استحاضه، مستند به سنت و برای تعیین احکام عبادی است. در قرآن بیش از این یک آیه، راجع به حکمت و حکم محیض نیامده، ولی در فقه اسلامی بحث‌ها و فروع بسیاری برای تشخیص و احکام آن آمده [است]. در آین‌ها و شرایع دیگر، جز تورات، سراغ نداریم که این مسئله حیاتی مطرح شده باشد. در تورات هم احکام حیض بسیار دشوار و غیرعملی و نامتناسب و خرافی طرح شده است.^۱

فَإِذَا تَطَهَّرَنَ فَاتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمْرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَابِينَ وَ يُحِبُّ

۱. خلاصه آنچه در سفر لاویان تورات، باب ۱۵ آمده، چنین است: «زنی که دچار ریزش خون حیض شود، اگر جریان آن در داخل باشد تا هفت روز، و اگر ادامه یابد تا هنگام قطع آن، خود نجس است و نیز هر که او را مس کند و بر هرچه بخوابد و بنشیند و هر متعایی که به آن تماس یابد نجس می‌شود، و اگر مردی با او همبستر شود او و هرچه بر آن بخوابد تا هفت روز نجس می‌شود، و پس از آنکه زن از خون پاک شد، تا هفت روز نجس است. و در روز هشتم، دو فاخته یا دو جوجه کبوتر می‌گیرد و آن‌ها را نزد کاهن و جلوی درب خیمه اجتماع می‌برد. پس کاهن یکی از آن دو را قربانی و دیگری را سوخته (محرقه) می‌نماید و در پیشگاه پروردگار به کفاره جریان خون آن زن می‌دهد» (مؤلف).

المُتَطَهِّرِينَ». فَاتُوهُنَّ، امر ارشادی، و «مِنْ حَيْثُ أَمْرَكُمُ اللَّهُ»، هدایت در جهت امر تکوینی است، تا هر مؤمن با بصیرت ناظر به امر و هدایت خدا باشد و انگیزه شهوت و طیغانها او را از امر تشریعی و مسیر تکوین منحرف نسازد. «حَيْثُ»، دلالت به شرایط و زمان و محل دارد، آن چنان که اگر به شخصی بذر و آلات کشت و تولید و زمین مستعد و اگذار شود، همین امر صریح و عملی است که با نظر به شرایط زمان و مکان، باید آلات کشت را به کار ببرد و بذر را در زمین آماده شده بیفشاند. پس، تعطیل وسایل و انحراف و غفلت از شرایط آن سرپیچی از امر و موجب مؤاخذه است.

«تَوَاب» (مبالغه تائب) کسی است که پیوسته خود را از گناه برکنار دارد و به سوی خدا و ثوابش بازگردد؛ و متطهر، کسی است که همواره خود را در معرض طهارت بدارد. جواذب و جلوه‌های عمل جنسی [که] خود جلوه تنزل انسان به صورت پست‌ترین جانوران است، پیوسته انسان را در معرض گناه و انحراف می‌دارد. [بنابراین]، کسی که بخواهد مقام انسانی و تقوای خود را نگهدارد باید تَوَاب و متطهر باشد؛ یعنی به توبه از آلودگی درونی، و با تطهیر از آلودگی بدنی پاک شود. غسل شرعی، که باید به قصد قربت انجام شود، خود نوعی تحول و توبه و تطهیر است. حبّ خدا، در جاذبۀ به سوی خیر و کمال ظهور می‌کند. تکرار فعل «يُحِبُّ»، مشعر به تأثیر هر یک از توبه و تطهیر در ظهور حبّ است.

انسان، که به جواذب طبیعی و عمل به انگیزه‌های آن پیوسته در معرض گناه و سقوط است، باید همواره هشیار باشد و با توبه و تطهیر خود را از تنزل و سقوط نگه دارد. اعمال غرایز طبیعی و شهوت قانونی موجب بقای فرد و نوع است و توبه و طهارت، نگهبان شخصیت برتر انسان در میان جواذب متضاد؛ و همین است صراط مستقیم و طریق کمال و جاذب محبت. مسیر مردمی که مجدوب و محکوم شهوت



شوند، سقوط شخصیت انسان و نسل و اجتماع است و اگر مانند رهبانیت مسیحی و بودایی، تارک دنیا شوند، هم قوای تولید و بقا را تعطیل می‌کنند و هم منشأ عقده‌های جنسی و طغیان‌های آن می‌گردند، آن چنان که اکنون در عالم مسیحیت مشهود است.

«نِسَاؤْكُمْ حَرَثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرَثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ». اضافه «نِسَاء» به ضمیر جمع مخاطب و تکرار آن، اشعار به تعریف و شناخت زن در جهت اضافه به مرد و تولید دارد، نه از جهات مواهب انسانی یا غرایز حیوانی، زیرا از این جهات می‌تواند انسانی بلنداندیش و عالی قدر یا حیوانی پست و وسیله شهوت گردد و، در زمینه آمیزش با مرد، محل تولید. این تعبیر قرآن «حرث لکم» جامع و مطابق با واقع است: همه جهازات درونی و نمای بیرونی زن کشتزار پرماهی‌ای برای پذیرایی و پرورش بذر انسان است؛ از دستگاه مغز و اعصاب و خون و نسوج رگها و عضلات و جهاز بذرافشان و بذرگیر رحم، تا لطفت اندام و روی و موی و آهنگ صوت و حرکات و بافت‌های رقیق عواطف و صبر و تحمل در حمل و پرورش نطفه و به دنیا آوردن نوزاد. در واقع، سراسر ساختمان درونی و بیرونی و اخلاقی زن در پیرامون جهاز رحم تشکیل شده و پیوسته از وضع و تغییرات آن متأثر می‌شود؛ چنان که زنان بی شوهر و ناز، وضع جسمی و روحیشان دگرگون است. همچنین، در زمان بلوغ و به کار افتادن غده‌های تناسلی و نیز هنگام حمل و حیض و ولادت و شیر [دادن]، در معرض تغییرات و حالات مختلف اند. مردان، چون وسیله حرت و تولیدند، نه حرث، این گونه متأثر از تغییرات جهاز تناسلی نیستند. تکرار «حرث» و اضافه آن «حرثکم»، به جای فاتوهن، ارشادی به همان مسیر «حرث» است.

«آنی»، بر تعمیم زمان و مکان و جهت دلالت دارد؛ [یعنی] در هر زمان و مکان و از هر جهتی که تمایل مرد برانگیخته شود، در همان مجرای «حرث» روی آورد.

انسان چون دیگر حیوانات، محدود به مکان و زمان و شرایط و جهت خاصی نیست. آمادگی هر نوعی از نرو ماده حیوانات برای تناسل و دوره حمل و پرورش، فصل و زمان محدودی دارد که فقط در همان موسوم و فصل برانگیخته می‌شوند و امکنه خاصی را، [مثلاً] در کنار ولایه‌های رود و دریا و میان غارها و بالای درختها، انتخاب می‌کنند و یا می‌سازند تا ولادت نوزادشان مقارن با فصول فراهم شدن غذا و تناسب هوا و توان حرکت و فرار از دشمن باشد، و جفتگیری شان نیز از پشت سر است. تنها این آدمی است که وسایل زندگی اش، مانند غریزه و اراده‌اش، نامحدود و آزاد است، تابیندیش و برگزیند و رهبری و کامل شود.

امر مقید «فَأُتُوا حَرَثَكُمْ»، و تکرار «حَرَث»، ارشاد صريح به اتیان در مجرای «حَرَث» است، و تعییم «آئُنی»، منصرف از غیر مجرای «حَرَث» است و برای تجویز انحراف از مجرای «حَرَث»، استدلال به اصل اباحه مورد ندارد.

کتابخانه اثباتین «طالعات و مانعما»

«وَقَدَّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَأَتَقْوَا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشَرُ الْمُؤْمِنِينَ». وَقَدَّمُوا، خطاب به مؤمنان و عطف به «آتُوا حَرَثَكُمْ» است. متعلقی «قدَّمُوا» ذکر نشده تا هرچه را به وسیله حرت انسانی تقدیم می‌شود و ذخیره خیر و بقا می‌گردد شامل شود: مؤمن بصیر باید مانند کشاورز عاقبت اندیش، ناظر به آینده باشد و هرچه بیشتر از کشت خود برای زندگی آینده‌اش بهره و توشه بردارد؛ باید شکوفه‌ها و سبزه‌های لذات گذرا چشم و دلش را برابراید و از اندیشه در تربیت و ذخیره بذر، چشم بپوشد. باید بذرهایی تقدیم کنند که وارث عقاید و اخلاق عالیه و جهاد اسلامی باشند تا بهره و سود آن عاید دنیا و آخرت همه باشد: «وَقَدَّمُوا لِأَنفُسِكُمْ». مؤمنان در این امر حیاتی و همه امور باید دارای چنین بینش و نظری باشند: «أَتَقْوَا اللَّهَ وَلَتَنْظُرُ نَفْسَ مَا قَدَّمَتْ لِغَدِ»؛ «وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ». شخص مؤمن باید در انتخاب کشتزار انسانی، خدا و مشیت او را بنگرد و از هر اندیشه انحرافی و گناه پروا



گیرد: «وَاتَّقُوا اللَّهَ»؛ نه زن را، که کشتزار بذر انسانی است، منشأ تاریکی و آلوگی روح پندارد (چون ترسایسم، بودیسم، صوفیسم) و نه وسیله شهوت و کالای مبادلات و لذت یابی (چون متمدن نماهای غربی). باید چشم به منتهای مسیر و اوج انسانی که ملاقات خداست، داشته باشد: «وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ». با تقدیم خیر و تقوا و این بینش برتر، هرچه از پیچ و خمهای زندگی و مراحل و جوانب آن بگزرد و برتر آید، بشارت‌های سلامت و بقا و سعادت برایش آشکارتر می‌شود: «وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ». به که و به چه بشارت دهد؟ به همان‌ها که به دارالسلام روی آورده‌اند (ادْخُلُوا فِي السَّلَمِ كَافَةً) و در راه آن جهاد و انفاق می‌کنند؛ از آلوگی‌های شراب و قمار و نکاح با زنان و مردان مشرک و منحرف و آمیزش با زنان حائض برکتارند: «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ... وَلَا تَنْكِحُوا الْمَشْرِكَاتِ... وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيطِ...» و برای تقدیم نسل صالح و خیر ابدی، زنان با ایمان و پاک برمی‌گزینند و چشم به لقای خدا دارند. طایع دارالسلام برای این‌ها رخ می‌دهد و به خیرات آن بشارت داده می‌شوند.

كتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»